

## پاسخ به سه سؤال

اشاره

برای پاسخ دادن به سه پرسش پراهمیت اول شما که مربوط به زمینه‌های تاریخی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و واکنش نیروهای سیاسی مختلف به این انقلاب است ناچار باید نگاهی گذرا به تاریخ دستکم یکصد سال گذشته ایران انداخت، آن‌هم به این دلیل ساده: گروهی که در بهمن‌ماه ۱۳۵۷ به قدرت رسیدند از یکسو دنباله شیخ فضل‌الله نوری و دیدگاه‌ها و سنت‌های سیاسی او هستند، از سوی دیگر همین به قدرت رسیدگان نقش اساسی در نابودی جنبش بزرگ ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق و در این راه با دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی آمریکا و انگلیس همکاری کردند. بنابراین برخلاف دیدگاه بخشی از "چپ" های خارج مانند ( استیون کینزر<sup>۱</sup> )، قدرت‌گیری این گروه نه تنها واکنشی در برابر کودتای ۲۸ مرداد نبود بلکه اساساً دنباله‌ای کودتای ۲۸ مرداد بود. افزون بر آن تاریخ دردناک صدساله اخیر کشورمان بدون مطالعه‌ی نظام جهانی سرمایه و اثرات نابودگر آن بر منطقه خاورمیانه و از جمله ایران قابل‌درک نخواهد بود.

طرفداران تئوری " از ماست که برماست " از مطالعه این نظام جهانی سرباز می‌زنند و هر آن‌کس را که دخالت فعال دو نیروی خارجی اهریمنی یعنی روسیه تزاری و امپریالیسم انگلیس و - بعداً آمریکا - در امور ایران را گوشزد می‌کند به داشتن " تئوری توطئه " متهم می‌کنند. اسناد و مدارک پراهمیتی که در سال‌های اخیر بیرون آمده بدون سایه‌ای از شک نشان می‌دهد چگونه " اسلام سیاسی " ( بنیادگران اسلامی ) از اواخر قرن ۱۹ موردحمایت دولت انگلیس بوده است، چگونه بعد از جنگ دوم جهانی دولت آمریکا این وظیفه را به عهده می‌گیرد و آیزنهاور رئیس‌جمهور آن کشور در ماه سپتامبر ۱۹۵۳ ( یک ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد ) از سعید رمضان<sup>۲</sup> رهبر اخوان المسلمین در کاخ سفید پذیرایی می‌کند و در همان تاریخ کنفرانس پراهمیتی در دانشگاه پرینستون برگزار کرده و از تمام رهبران بنیادگرای اسلامی دعوت می‌کنند و طرح بزرگ مبارزه با نیروهای ملی، چپ، و سکولار ریخته می‌شود. در همین رابطه اسناد و مدارک گسترده‌ای از روابط تنگاتنگ میان اخوان المسلمین و شخص سعید رمضان و آیت‌الله کاشانی انتشار یافته که نشان می‌دهد اخوان المسلمین مصر چه نقشی در برانداختن جمال عبدالناصر و آیت‌الله کاشانی و اطرافیانش - به‌ویژه فدائیان اسلام - چه نقشی در برانداختن دولت مصدق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشته‌اند. با توجه به این واقعیات است که باید دید چگونه انقلابی به این عظمت - انقلاب ۵۷-۱۳۵۶ چنین سرنوشتی پیدا کرد. و از این‌رو لازم است قدری به عقب برگردیم:

« در دوران صفویان، اقتصاد ایران متکی به خود و بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات آن با یکدیگر هماهنگ و منطبق با نیازمندی‌های جامعه بودند. در چنین شرایطی هرگونه توسعه‌ای در هر بخش، آثار جاذب خود را از نظر سرمایه‌گذاری های الفائی و جنبی بر دیگر بخش‌ها می‌گذاشت. در آن زمان تجارت خارجی بخش حاشیه‌ای از اقتصاد ایران و عموماً دارای مازاد بود. امتیازات داده‌شده به خارجی‌ان در این دوره، بیشتر با دریافت امتیازات متقابل همراه بود و پویایی اقتصاد ایران که صادراتش قالی، ابریشم، بافته‌های ابریشمی و دیگر تولیدات صنایع پیشه‌وری بود و وارداتش را پارچه‌های پشمی و نخی، سرب، قلع، ادویه و شکر، عطریات و غیره تشکیل می‌داد، از چنان بنیان‌هایی برخوردار بود که شکوفایی صنایع داخلی و کسب مازاد تجاری را موجب می‌شد. از اوایل سده نوزدهم، کشورهای استعمارگر روسیه و انگلیس، با توجه به شرایط سیاسی - اقتصادی حاکم بر ایران و عقب‌ماندگی [ نسبی ] اقتصادی آن، از شمال و جنوب و شرق کشور، شروع به دست‌اندازی اراضی و تشدید دخالت در امور اقتصادی و سیاسی ایران کردند. تهیه و تأمین مواد اولیه و ارزان برای صنایع رو به توسعه در اروپا و فروش مازاد تولیدات این صنایع، دولت‌های استعمارگر روسیه و انگلیس را بر آن داشت تا بازار بسته اقتصاد ایران را با نابودی صنایع آن به روی خود بکشایند.»<sup>۳</sup>

بهرغم همه شکست‌ها، غارت‌ها و چپاول‌ها و کشتارهایی که مردم ایران در قرون پیش از دست مهاجمین خارجی و بسیاری از حکام فاسد، مستبد و تاریک‌اندیش داخلی متحمل شدند وضع مردم تا ابتدای قرن نوزده نیز چنان بود که یک ناظر خارجی پس از گشت و گزار وسیع در کشور شرایط ایران را چنین توصیف می‌کند:

<sup>۱</sup> استیون کینزر - Stephen Kinzer : راده ۴ اوت ۱۹۵۱، نویسنده و روزنامه‌نگار اهل ایالات متحده آمریکا است. از جمله آثار مشهور او در ایران می‌توان به کتاب همه مردان شاه اشاره کرد.

<sup>۲</sup> سعید رمضان - راده ۱۲ آوریل ۱۹۲۶ شبین الکوم، درگذشت ۴ اگوست ۱۹۹۵ در ژنو - او یکی از رهبران اخوان المسلمین بود.

آشنایی با اقتصاد ایران: دکتر ابراهیم رزاقی ( نشر نی - صفحات ۱۲- ۱۳ )

« زارعین کسانی هستند که استبداد حاکم، بیش از همه بر دوش آنان سنگینی می‌کند. باین‌همه خانه‌های آن‌ها نسبتاً راحت و تمیز و معمولاً مقدار کافی نان گندم، قدری ماست و گاه سوپ گوشت دار ( آبگوشت با خورش) و پلو در آنجا می‌توان یافت. زن، بچه‌ها و مرد خانه لباس کافی - گرچه نه‌چندان قشنگ - به تن دارند ... در واقع سطح دستمزد بالا دلالت بر سود بالای کشاورزی دارد، در عین حال که قیمت مواد غذایی ارزان است.»<sup>۴</sup>

سیر قهقراپی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران در واقع پس از شکست نظامی این کشور از روس‌ها و تحمیل دو قرارداد سنگین "گلستان" (۱۸۱۳) و "ترکمانچای" (۱۸۲۸) به ایران و به‌ویژه پس از امضای قرارداد پاریس (۱۸۵۸) زیر فشار ناوگان دریایی انگلیس و تهدید نظامی آن کشور به اشغال جنوب ایران آغاز می‌گردد.

اثر نابودگر این قراردادها تنها با جدا کردن بخش‌های وسیعی از خاک ایران پایان نمی‌گیرد. ویرانگرترین بخش این قراردادها، مواد مربوط به **تعرفه گمرکی** بود که صنایع دستی و کارگاهی ایران را در برابر فرآورده‌های صنعتی ارزان قیمت انگلیسی و روسی ضربه‌پذیر می‌کرد.

طبق این قراردادها کشور غالب و تجار آن « امتیاز تجارت هر نوع کالا و معافیت از حقوق گمرکی را - جز یکبار هنگام ورود با خروج، آن‌هم به میزان پنج درصد - به دست آوردند. این‌همه در شرایطی بود که کالاهای تولیدشده داخلی در ایالت‌ها و شهرهای مختلف با عنوان‌های گوناگونی ( راهداری، دروازهبانی، نوافلی ...) چند بار عوارض دریافت می‌شد و همین امر امکان رقابت خردکننده کالاهای خارجی را با کالاهای ایرانی فراهم می‌کرد.»<sup>۵</sup>

به قول پرواند آبراهامیان:

«شکست نظامی منجر به دادن امتیازات سیاسی شد؛ امتیازات سیاسی موجب تسلیم اقتصادی گردید؛ تسلیم اقتصادی، راه را برای رخنه اقتصادی باز کرد، رخنه و نفوذ اقتصادی با تخریب و نابودی صنایع دستی و کارگران موجب از هم‌گسیختگی اجتماعی گردید.»<sup>۶</sup>

انگلیسی‌ها پس از نفوذ در دربار و تسلط سیاسی بر ایران، در سراسر قرن نوزده به‌طور حساب‌شده‌ای از هرگونه توسعه سیاسی و اقتصادی که امکان ایجاد شرایط لازم برای وقوع **انقلاب صنعتی** درون جوش را فراهم می‌کرد جلوگیری کردند. محتوای اساسی "روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹" چیزی جز این نیست. آنان در عین حال که از عناصر مرتجع و سفاکی چون آقاخان نوری و میرزا آغاسی برای رسیدن به صدارت عظمای پشتمانی می‌کردند در حذف و نابودی قائم مقام و امیرکبیر نقش مؤثری بازی کردند. دلیل خشم نمایندگان انگلیس از عباس میرزا و قائم مقام این بود که این دو برای تأمین بودجه اصلاحات خود خیال بستن تعرفه گمرکی بر کالاهای وارداتی روس و انگلیس و گرفتن کمک‌های علمی - تکنولوژیک از فرانسه و اتریش داشتند. این برنامه‌ها برای سرمایه‌داران صنعتی انگلیس و نمایندگان آن‌ها در سفارت‌خانه‌شان در تهران قابل تحمل نبود.

به دنبال شکست برنامه‌های اصلاحی نیمه اول قرن ۱۹ که هدف آن‌ها تقویت کشور در برابر فشار نظامی - سیاسی خارجی بود، شاهان قاجار - به‌ویژه ناصرالدین شاه - به‌طور کامل تسلیم فشار انگلیسی‌ها شدند و سیاستی در پیش گرفتند که هدف آن تحکیم قدرت دربار و هیئت حاکمه در برابر مخالفین داخلی بود. بدین‌سان از سال‌های دهه ۱۸۷۰ به بعد نعتها منابع روزمینی و زیرزمینی ایران به ثمن بخش به خارجیان داده شد بلکه استقلال ایران عملاً از میان رفت.

ماحصل تمام این رویدادها در قرن ۱۹ این بود که ناظران و سیاحت‌گران خارجی در آغاز قرن بیستم - برخلاف اوایل قرن ۱۹ - شاهد فقر گسترده، عدم امنیت اقتصادی - سیاسی و شرایط سخت زندگی به‌ویژه در مناطق روستایی ایران ( که اکثریت بزرگ جمعیت را در برمی‌گرفت) بوده‌اند.

انقلاب مشروطه نخستین حرکت بزرگ و توده گیر مردم علیه استبداد، سلطه خارجی و فقر و بی‌عدالتی بود که در عین حال زیر تأثیر تحولات جهانی از جمله شکست روسیه از ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه صورت گرفت. پیروزی این انقلاب می‌توانست سرآغازی برای قدم گذاشتن در راه توسعه‌ی واقعی اقتصادی و سیاسی ایران باشد. قرارداد پنهانی ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس، تقسیم ایران به مناطق نفوذ آن دو ابرقدرت و اشغال بعدی ایران در جنگ اول جهانی توسط آنان آخرین ضربات را به دست آورده‌ای این انقلاب بزرگ و استقلال ایران زد و این کشور را به ورطه بحران همه‌جانبه‌ی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشاند. تردیدی نیست که ضعف نیروهای اجتماعی، ضعف رهبری انقلاب و اختلاف میان این نیروها در شکست انقلاب نقش داشت.

<sup>۴</sup> پرواند آبراهامیان: ایران بین دو انقلاب (نشر نی صفحه ۹۱) و (چاپ انتشارات دانشگاه پرینستون صفحه ۷۱)

<sup>۵</sup> آشنایی با اقتصاد ایران: دکتر ابراهیم رزاقی (نشر نی - صفحه ۱۳)

<sup>۶</sup> پرواند آبراهامیان: ایران بین دو انقلاب (نشر نی صفحه ۶۷) و (چاپ انتشارات دانشگاه پرینستون صفحه ۵۲)

از هم‌گسیختگی اقتصادی، گسترش قحطی و بیماری‌های اپیدمیک، تحقیر ملی، طغیان قبائل و عشایر، عدم امنیت و نظم و امکان تجزیه کشور در سال‌های پس از جنگ اول جهانی، شرایطی را فراهم آورد که مردم به‌راحتی حاضر بودند تن به حکومت مرکزی قوی و "مردی قدرتمند" در رأس آن دهند.

### قدرت‌گیری رضاخان میرپنج و خاندان پهلوی

کمک نظامی - سیاسی انگلیس به قدرت‌گیری رضاخان و بنیان‌گذاری خاندان پهلوی به دلایل زیر بود:

۱. قرارداد پنهانی و ثوق‌الدوله با انگلیس‌ها استقلال کشور را از میان می‌برد و ایران عملاً به یک مستعمره انگلیس تبدیل می‌شد. مقاومت مردم در برابر این قرارداد (پس از برملا شدن آن) می‌توانست به یک انقلاب تمام‌عیار دیگر منجر گردد.
۲. کشف نفت در جنوب ایران و به ثمر رسیدن نخستین چاه نفت مسجدسلیمان در سال ۱۹۰۸، وجود لوله‌های نفت و تأسیسات نفتی آبادان منافع جدید و پراهمیتی برای انگلیس و شرکت بریتیش پترولیوم در ایران به وجود آورده بود. با بالا گرفتن ناامنی در کشور، "تفنگداران جنوب" و ایل بختیاری دیگر به‌تنهایی نمی‌توانستند امنیت این تأسیسات را تضمین کنند. تنها یک دولت قدرتمند مرکزی می‌توانست این نیاز را برطرف کند.
۳. وقوع انقلاب اکتبر در روسیه به‌راحتی می‌توانست بر ایران اثر گذارد و "منافع حیاتی" انگلیس را در این کشور به خطر اندازد.

از دیدگاه دولت انگلیس، روی کار آمدن یکی از افسران قزاق، یعنی نیرویی که هم در سرکوب انقلاب مشروطه نقش داشت و هم قبلاً در جنوب قفقاز به همراه لشکر دنسترویل علیه بلشویک‌ها جنگیده بود - به‌ویژه آنکه ژنرال آبرونساید<sup>۷</sup> خصوصیات "شایسته" این افسر را تأیید کرده بود - برای حفظ منافع آن کشور در ایران بسیار مناسب بود.

در چنین شرایط داخلی و جهانی است که مقدمات قدرت‌گیری رضاخان فراهم می‌شود. برای ارزیابی از دوران دیکتاتوری سپاه رضاشاهی و اثرات مخرب آن بر آینده درازمدت کشورمان همین بس که پدیده خمینی و خمینیسیم در اساس واکنش ارتجاع مذهبی در برابر سرکوب‌های ضد انسانی رضاشاه بود.

چرا؟ چون اگر این اصل بنیادین و هستی‌شناختی (ontological) را بپذیریم که عامل تعیین‌کننده در تکامل نیروهای مولده یک جامعه، انسان‌های مولد آن جامعه‌اند که با خلاقیت‌ها، ابداعات، اختراعات و نوآوری‌های خود قدرت تولید جامعه را بالا می‌برند و شیوه تولید جامعه را متحول می‌سازند؛ اگر بپذیریم که پیشرفت علم، هنر، ادبیات، فلسفه و دانش عمومی بخش جدایی‌ناپذیری از تولید در قلمرو ذهن انسان‌هاست و پیشرفت علمی - تکنولوژیک و صنعتی یک جامعه ممکن نخواهد بود جز با آزاد ساختن نیروهای خلاقه آن جامعه و این آزادسازی تنها در شرایط توسعه سیاسی یعنی آزادی و دموکراسی امکان‌پذیر است، آنگاه می‌توان به قضاوتی همه‌جانبه درباره "مدرنیزاسیون" رضاشاهی و محمدرضاشاهی دست‌یافت و به این راز تاریخی پی بُرد که چرا پس از ۶۰ سال "مدرنیزاسیون" از این‌دست پیروان راستین شیخ فضل‌الله نوری به این راحتی توانستند قدرت سیاسی در ایران را قبضه کنند.

محتوای اصلی "مدرنیزاسیون" رضاشاهی، نه تکیه بر آزادسازی خلاقیت‌ها و نوآوری‌های نیروهای داخل، بلکه درست به‌عکس تکیه بر زور و سرکوب این خلاقیت‌ها و استعدادها از طریق برقراری یک دیکتاتوری پلیسی و از میان بردن هرگونه آزادی و آزاداندیشی؛ حذف باقی‌مانده‌های "جامعه مدنی"؛ به بند کشیدن و نابودی بهترین استعدادها و وطن‌دوست‌ترین افراد از یکسو و انجام یک سلسله "اصلاحات" از بالا در جهت تأمین امنیت سرمایه‌های خارجی و حرکت آن‌ها از طریق ایجاد نظام اداری و آموزش "مدرن"، تغییر شیوه زندگی مردم و فرهنگ مصرفی آنان در این راستا و در نتیجه وابسته کردن هر چه بیشتر ایران به صنایع و فراورده‌های خارجی و سوق دادن هر چه بیشتر کشور به سوی یک اقتصاد تک‌محصولی وابسته و تثبیت سلطه خارجی بر شاه‌رگ حیاتی و جدید اقتصاد ایران یعنی منابع نفت خام از سوی دیگر بود. ایجاد ارتش، پلیس و دستگاه امنیتی "مدرن" نه در جهت حفظ منافع ملی ایران بلکه برای حفظ منافع خارجی و قدرت خاندان پهلوی و هیئت حاکمه طرفدار آن در برابر هرگونه مقاومت داخلی علیه این دیکتاتوری ضد مردمی بود.

جنبش ملی سال‌های ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰، دومین حرکت عظیم و توده‌گیر مردم ایران برای رها ساختن توان بالقوه و سرکوب‌شده یک ملت از زیر بار سنگین استبداد خانواده پهلوی و سلطه حامیان خارجی آن‌ها بر ایران بود.

<sup>۷</sup> آدموند آبرونساید - Edmund Ironside: ۱۸۸۰-۱۹۵۹ - ژنرال انگلیسی و طراح اصلی کودتای ۱۲۹۹ در ایران بود.

عمق گیری و تداوم این جنبش ملی، با گسترش آزادی و دموکراسی و در نتیجه آزاد کردن توانایی‌ها و خلاقیت‌های نیروی انسانی داخل و رشد نیروهای ترقی‌خواه؛ با جلوگیری از ورود بی‌بندوبار کالاهای تجملی و دیگر کالاهای ضروری و حمایت از صنایع کوچک و متوسط داخلی؛ با بسیج و تخصیص عقلانی نیروهای مادی و انسانی کشور در جهت توسعه و تکامل پایه‌های صنعتی درون و به‌ویژه با حمایت از کشاورزی ایران و به وجود آوردن خودکفایی غذایی، می‌توانست ایران را به سوئی رهنمون کند که ماحصل آن نوعی **انقلاب صنعتی** و توسعه و پیشرفت موزون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مستقل و اصیل بود. روند رشد، آزادی، دموکراسی، استقلال سیاسی و اقتصادی ایران می‌توانست اثرات مثبت خود را به تمام منطقه گسترش دهد - و داشت می‌داد: از کشورهای عربی گرفته تا اندونزی؛ از امریکای لاتین گرفته تا افریقا. اما چنین روندی برای هیئت حاکمه امریکا و انگلیس قابل‌تحمل نبود چراکه هم شرکت‌های نفتی و هم دولت‌های آن دو کشور حاضر به رها کردن کنترل خود بر منابع انرژی ایران و کل منطقه خلیج‌فارس نبودند. گسترش آزادی و دموکراسی در ایران این کنترل را می‌توانست سخت‌تر ضربه‌پذیر کند. از این رو این هیئت‌های حاکمه امریکا و انگلیس - به‌ویژه صاحبان کارتل نفت - تصمیم به سرنگونی دولت دکنتر مصدق گرفتند.

این دو دولت برای انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برانداختن دکتر مصدق با هم بر مجموعه‌ای از ارتجاعی‌ترین و تاریک‌اندیش‌ترین نیروهای داخلی تکیه کردند؛ مجموعه‌ای از پیروان شیخ فضل‌الله نوری و وطن‌فروشان مرتجعی چون شاه، اشرف، فضل‌الله زاهدی، برادران رشیدیان و امثالهم.<sup>۸</sup>

به سخن دیگر سرمایه‌های جهانی شده، مطابق با سرشت خود و با تبعیت از قوانین بی‌امان انباشت سرمایه، با ارتجاعی‌ترین و فاسدترین عناصر داخلی، علیه مردم و نیروهای ترقی‌خواه متحد شدند تا از پیشرفت ایران به‌سوی نظام اقتصادی، سیاسی و **مستقل و درون‌زا**، همراه با آزادی و دموکراسی و جامعه مدنی جلوگیری کنند و این کار را به بهانه‌ی "ترس از کمونیسم" انجام دادند. این سیاست نه‌تنها در ایران بلکه در گواتمالا، کنگو، برزیل، اندونزی، شیلی و ده‌ها کشور دیگر آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین پیاده شد.

برنامه "مدرنیزاسیون" متعاقب این کودتاها - که در این هنگام دولت امریکا رهبری اجرای آن را به عهده گرفته بود و والت راستو ( W. W. Rostow ) از نظریه‌پردازان اصلی آن بود - با مرحله جدید گردش سرمایه در سطح جهانی تطابق داشت: بقول دکتر رزاقی: پس از مراحل اول و دوم استعمار که همراه با غارت و چپاول و تسلط بر تجارت کشورهای دیگر است « در مرحله سوم، با تراکم سرمایه در کشورهای توسعه‌یافته و ساختاری شدن الگوی تولید مواد خام کشاورزی و معدنی در مستعمرات ( و نیمه مستعمرات) و مقاومت شدید مردم این کشورها و قطب‌بندی جدید بین‌المللی و عدم اعمال شیوه‌های استعماری، روش‌های نو استعماری در پیش‌گرفته می‌شود. صدور سرمایه چه به‌صورت سرمایه‌گذاری مستقیم و چه غیرمستقیم و سپس پرداخت وام و "کمک" به کشورهای "جهان سوم"، تقسیم‌کار بین‌المللی را تعمیق می‌بخشد... در مرحله چهارم با گسترش مقاومت و ناکام ماندن استقلال سیاسی کسب‌شده و به دلیل شکست در استقلال اقتصادی و توجه "جهان سوم" به صنعتی شدن به‌عنوان عاملی برای رهایی از هدف رشد الگوی مصرف منطبق با نیازهای کشورهای توسعه‌یافته در مستعمرات ( و نیمه مستعمرات)، ایجاد صنایع وابسته مصرفی، برخورداری از امکانات جدید، حمل‌ونقل و ارتباطات جهانی، زیر سلطه شرکت‌های فراملیتی در مستعمرات (و نیمه مستعمرات) سابق مجاز شمرده می‌شود. ایجاد این صنایع، الگوی تولید و مصرف وابسته را در "جهان سوم" گسترش داده و با توجه به ازخودبیگانگی، مورد نوع جدیدی از وابستگی به مواد اولیه صنایع مصرفی، قطعات، ماشین‌آلات و تکنولوژی می‌باشد به وجود می‌آورد»<sup>۹</sup>

محتوای اصلی "انقلاب سفید" شاه در واقع پیاده کردن چنین برنامه‌ای در ایران بود که مشخصه‌های اصلی زیر را داشت:

۱. سرکوب و قلع‌و‌قمع پلیسی هرگونه ندای آزادی‌خواهی و در نتیجه خشکاندن ریشه خلاقیت‌ها، ابداعات و نوآوری‌های اصیل و واقعی در کشور و در عوض ایجاد سیل "فرار مغزها" به دیگر کشورها - به‌ویژه به کشورهای عامل کودتا و حامی دیکتاتورهای فاشیستی یعنی امریکا و انگلیس.
۲. باز کردن دروازه‌های کشور به روی کالاهای ساخته‌شده و نیمه ساخته کشورهای اصلی سرمایه‌داری و در نتیجه از میان بردن امکان تکامل صنایع‌دستی و کارگاهی داخل به صنایع کارخانه‌ای که می‌توانست زمینه‌ساز اصلی رشد صنعت و تکنولوژی درون‌زا و مستقل باشد.
۳. عدم‌حمایت از کشاورزان داخلی در جهت خودکفایی غذایی و در نتیجه لطمه خوردن به کشاورزی و تخصیص بخش‌های وسیعی از زمین‌های زیر کشت مواد غذایی داخل به تولید فرآورده‌های صادراتی به بازار بین‌المللی

<sup>۸</sup> نیویورک تایمز ۱۶ آوریل ۲۰۰۰ صفحه اول - کتاب "همه مردان شاه" - استیون کینزر خبرنگار نیویورک تایمز  
<sup>۹</sup> دکتر رزاقی - مجله ماهانه اطلاعات سیاسی - اقتصادی - شماره ۲۴ - صفحه ۴۹

(سدسازی و ایجاد شرکت‌های کشت و صنعت) و خانه‌خرابی میلیون‌ها دهقان و راهی شدن آن‌ها به‌سوی شهرها به‌عنوان لشکر ذخیره کار ارزان.

۴. گسترش جاده‌ها، فرودگاه‌ها، بندرها، هتل‌ها و آسمان‌خراش‌ها و وسایل ارتباطی راه دور جهت تسهیل دادوستد کالاهای خارجی و فعالیت تجاری عوامل داخلی و خارجی انحصارات فراملیتی؛ گسترش صنایع مونتاژ به‌منظور تکمیل کالاهای نیمه ساخته خارجی باکار ارزان داخل و گسترش بازار این کالاها، و از همه مهم‌تر گسترش معادن و تولید مواد خام اولیه – در درجه اول نفت خام – و تبدیل اقتصاد کشور به اقتصادی تک‌پایه‌ای و وابسته که محتوای اساسی آن فروش نفت خام و خرید اسلحه و دیگر فرآورده‌های صنعتی کشورهای اصلی سرمایه‌داری است.

۵. به وجود آوردن اقتصادی "پروونق" و یک "طبقه متوسط" از این طریق که بخشی از مواجب فروش سرسام‌آور نفت خام و اقتصاد کاملاً وابسته نصیب آن‌ها می‌شد و خریداران کالاهای مصرفی وارداتی کشورهای اصلی سرمایه‌داری بودند.

۶. گسترش فرهنگ مصرفی، تجمل‌پرستی و مبتذل؛ تحقیر فرهنگ و هنر ملی و زوال تدریجی آن‌که تکمیل‌کننده چنین اقتصادی بود.

این‌ها چکیده دست آوردهای "انقلاب سفید" و "توسعه سیاسی" آن پس از کودتای ۲۸ مرداد بود. "صنایع مادر" برپاشده توسط شاه که قرار بود زیربنای "اقتصاد صنعتی" به وجود آورد، چون اساساً چنین هدفی نداشت و پروژه‌های نمایی برای خرج پول این نفت بود، اکثراً ضرر می‌دادند و می‌بایست با کمک مالی دولت سرپا نگه‌داشته می‌شدند. این‌ها در اساس وسیله‌ای بود تا شاه بتواند ادعا کند که کشور به‌سوی "دروازه‌های تمدن بزرگ" روان است. شاهدان عینی این "کارخانجات" می‌دانند که اگر پیچ و مهره‌ای از آن‌ها خراب می‌شد با چه قیمت سرسام‌آوری می‌بایست از خارج وارد می‌شد. چرا؟ چون "صنایعی" از این دست – برخلاف صنایع موجود در کشورهای اصلی سرمایه‌داری – هیچ‌گونه پیوند اندامواری با دیگر صنایع و با سطح دانش و تکنولوژی عمومی و قدرت تولیدی جامعه نداشت و کشور در اساس فاقد صنایع صنعتی کننده بود.

محتوای بنیانی این "مدرنیزاسیون" و هدف اساسی آن از دید سرمایه‌های جهانی، ادغام بخش‌های هر چه وسیع‌تری از جهان در "بازار جهانی" به رهبری چند کشور اصلی تولیدکننده – زیر هژمونی کشور عامل کودتاها –؛ "جهان‌سومی" کردن بخش‌های هر چه بزرگ‌تری از جهان در "تقسیم‌کار بین‌المللی" و تبدیل این بخش‌های وسیع (از جمله شوروی سابق و اماران آن) به منبع تولید مواد خام و اولیه صنعتی و کشاورزی و کار ارزان برای کشورهای اصلی تولیدکننده و بازار فروش برای کالاهای صنعتی کشورهای اخیر و حفظ برتری کامل علمی و صنعتی – تکنولوژیک و تمرکز مدیریت، طرح و برنامه‌ریزی تولید در این کشورهاست. در این نوع "مدرنیزاسیون"، گرچه روابط کالایی و پولی برای تسهیل حرکت سرمایه‌های خارجی و فراملیتی وسیعاً گسترش می‌یابد، اما در پشت جزایر پرزرق‌وبرق و برق صنایع و خدمات وابسته، دریایی از شیوه‌های تولید پیش سرمایه‌داری به‌صورت تحقیرشده و توسری‌خورده به حیات خود ادامه می‌دهد – از تولید عشیره‌ای و قبیله‌ای گرفته تا میلیون‌ها کارگاه کوچک و متوسطی که با ابزار سنتی کار می‌کنند؛ از میلیون‌ها دهقانی که با وسایل سنتی روی زمین‌های دیم کار می‌کنند و اغلب برای قطره‌ای باران چشم به آسمان و "رحمت الهی" دارند تا میلیون‌ها صنعتگر دستی مناطق شهر و روستا، از میلیون‌ها کسبه و تجار سنتی و بازاری که برای "حلال کردن" مال خود خمس و زکات و حق امام می‌پردازند و به زیارت مقابر متبرکه می‌روند تا خیل سلف‌خران و دلالان و رباخواران زالوصفت شهر و ده ...

این نوع "مدرنیزاسیون" فرهنگ همسو با چنین "زیربنای" پرتناقضی را به وجود می‌آورد، به این معنا که در پشت جزایر پرزرق‌وبرقی از فرهنگ "مدرن"، دریایی از فرهنگ تحقیرشده و توسری‌خورده سنتی در اعماق جامعه به حیات خود ادامه می‌دهند – از رابطه عشیره‌ای و قبیله‌ای تا روابط شاگرد و استاد و مرید و مرادی؛ از دعا باران دسته‌جمعی به همراه آخوند محل گرفته تا روضه‌خوانی و سینه‌زنی و زنجیرزنی؛ از مراسم حج و روابط تنگاتنگ بازاری‌ها و کسبه با روحانیون گرفته تا تمام روابط درهم‌پیچیده سنتی و خانوادگی و شیوه لباس پوشیدن و خوردن و نوشیدن و ازدواج و طلاق ... و پیروان شیخ فضل‌الله در چنین فضا و محیطی به حیات خود ادامه داده – و توسط رژیم و اربابانش به‌طور آشکار و پنهان تقویت‌شده – و منتظر فرصت مانندند و شاه با سرکوب و نابودی نیروهای سکولار، ملی و چپ، ساختن مساجد پرشمار و آزاد گذاشتن آخوندها در این خلاء سیاسی، مقدمات قدرت‌گیری آن‌ها را فراهم ساخت.

پارادوکس (تناقض پیچیده) انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را نیز باید در این واقعیات ملموس جامعه و این نوع "مدرنیزاسیون" جستجو کرد. علت قدرت‌گیری پیروان شیخ فضل‌الله نوری را فقط در "کاریزما"ی رهبر انقلاب یا زیرکی سیاسی او نمی‌توان یافت. در جستجوی علت آن باید به اعماق جامعه ایران توجه کرد. تردیدی نیست که شرایط بین‌المللی به قدرت‌گیری آنان کمک شایانی کرد: بحران سرمایه‌داری و "سوسیالیسم واقعاً موجود" با طرح الترناتیو "نه شرقی، نه غربی" و اوج‌گیری بنیادگرایی مذهبی در سطح جهانی با تشخیص و تعیین پیروان شیخ فضل‌الله از سوی امپریالیسم به‌عنوان کم‌خطرترین الترناتیو پس از سقوط شاه برای

حفظ منافع درازمدت خود در منطقه ( کنفرانس گوادلوپ<sup>۱۰</sup> و نامه معروف ویلیام سولیوان<sup>۱۱</sup> سفیر امریکا به سیروس ونس<sup>۱۲</sup> وزیر خارجه امریکا و کوهی از مدارک تازه منتشر شده) و صاف کردن جاده برای قدرت گیری سریع خمینی برای سرکوب نیروهای ملی و چپ و جلوگیری از عمق گیری انقلاب ( سفر ژنرال هایزر<sup>۱۳</sup> معاون فرمانده ناتو به تهران و جلوگیری از دخالت ارتش، ساواک و نیروهای انتظامی در تظاهرات علیه شاه). باوجوداین، چنین نیرویی، از آن دریای عقبماندگی در "زیربنای" جامعه و "روبنای" فرهنگی برخاسته از آن یعنی از اعماق جامعه ایران سر برآورد.

## سقوط خاندان پهلوی و نهاد سلطنت

انقلاب ۵۷-۱۳۵۶ سومین حرکت عظیم مردمی علیه دیکتاتوری، سلطه خارجی و بی‌عدالتی اجتماعی در عرض کمتر از یک قرن بود، و از آنجاکه خواست‌های اساسی انقلاب مشروطه، چه در دهه‌ی اول قرن ۲۰ و چه در سال‌های میانی آن – به دلیل همدستی و همکاری ارتجاع داخلی با قدرت سرمایه‌های جهانی – به شکست کشانده شده بود، شعارهای اصلی این انقلاب نیز آزادی، استقلال و حکومت جمهوری باقی ماند.

تناقض کم‌نظیر این انقلاب اما، همان‌گونه که اشاره شد در این واقعیت متبلور می‌شد که جنبش از یکسو جنبه‌ای عمیقاً مردمی و فراگیر داشت و بیش از ۹۰٪ از توده‌های مردم از هر قشر و طبقه‌ای را در برمی‌گرفت، از سوی دیگر به دلیل عدم شکل‌گیری بورژوازی<sup>۱۴</sup> بومی قدرتمند، استخوان‌دار و مستقلی از یکجانب و طبقه کارگر قدرتمند، استخوان‌دار و مستقل از جانب دیگر ( به دلیل نوع "مدرنیزاسیون" که اسم بردیم) و به خاطر مجموعه‌ای از شرایط دیرپای داخلی ( عقبماندگی فرهنگ عمومی جامعه ) و شرایط موجود بین‌المللی که به آن اشاره شد، نمایندگان سرمایه‌های تجاری و دلالی و شیوه‌های تولید پیش سرمایه‌داری – چه در " زیربنای" جامعه و چه به‌ویژه در "روبنای" فرهنگی آن – به‌راحتی توانسته با استفاده از "کاریزما" سابقه‌ی "بی‌لکه" و زیرکی سیاسی رهبر خود بر شعارهای این انقلاب عظیم سوار شده و بورژوازی بی‌استخوان و "چپ" وابسته و عقبمانده ایران را – که خود هر دو عمیقاً آلوده به فرهنگ پیش سرمایه‌داری بودند – به دنبال خود کشد و سپس با بسیج توده‌های وسیع "مذهبی" این نیروها را یک‌به‌یک از میدان به درکرده و تارومار کند و قدرت خود را تحکیم بخشد.

نکته پراهمیت تاریخی دیگر که در مورد جامعه ویژه ایران نباید از نظر دور داشت این است که سلاله شیخ فضل‌الله از جنبش مشروطیت به این‌سو، به‌عنوان نیرویی بیرون از حکومت – و در تعارض با آن – مدعی گرفتن قدرت سیاسی بوده است. از آنجاکه حکام روز – به‌ویژه در دوران سلطنت پهلوی – هم‌دست نشانده خارجی و حافظ منافع آنان و هم تجسم دیکتاتوری پلیسی بوده‌اند، این نیرو در بخش وسیع توده مردم – توده‌هایی که در دریای عقبماندگی‌های جامعه چه در "زیربنا" چه "روبنای" فرهنگی آن غوطه‌ور بودند – به‌عنوان نیرویی ضد دیکتاتوری و ضد سلطه اجنبی شناخته‌شده و از این‌رو نه‌تنها مشروعیت "آسمانی" بلکه حقانیت "زمینی" داشتند. بی‌دلیل نیست که اینان از جنبش مشروطه به این‌سو همیشه قادر به بسیج توده‌ها و دخالت مؤثر در سرنوشت سیاسی کشور بوده‌اند.

نکته‌ی پراهمیت دیگر در این رابطه آنکه از جنبش مشروطه به این‌سو، نه اعتقاد مذهبی به‌عنوان یک‌روند فکری یکدست مطرح گردیده و نه روحانیون به‌عنوان یک "کاست"<sup>۱۵</sup> یا قشر یکدست عمل کرده‌اند. در انقلاب مشروطه، شیخ فضل‌الله به‌عنوان نمونه و نماد شخصی نیروهای ارتجاعی و پیش سرمایه‌داری جامعه، راست افراطی و رادیکال سیاسی را نمایندگی می‌کرد و با تمام قوا در برابر فکر مشروطیت ( انقلاب بورژوازی ) ایستاد؛ بهبهانی و طباطبائی به‌عنوان روحانیون "اعتدالی" در ابتدا با انقلاب

<sup>۱۰</sup> کنفرانس گوادلوپ جلسه‌ای بود که در ژانویه ۱۹۷۹/دی ۱۳۵۷ میان رؤسای دولت ۴ قدرت مهم بلوک غرب (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی) در جزیره گوادلوپ برگزار شد و یکی از موضوعات اصلی آن بررسی وضعیت بحرانی ایران در آن دوران -آخرین روزهای پیش از انقلاب ۵۷- بود.

<sup>۱۱</sup> ویلیام هیلی سولیوان - William Healy Sullivan: زاده ۱۲ اکتبر ۱۹۲۲ - درگذشته ۱۱ اکتبر ۲۰۱۳ آخرین سفیر آمریکا در ایران بود که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ در ایران خدمت می‌کرد.

<sup>۱۲</sup> سیرس رابرت ونس - Cyrus Vance: وکیل آمریکایی و وزیر امور خارجه آمریکا در دوره رئیس‌جمهور جیمی کارتر از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰ بود. پیش از آن، وی وزیر جنگ و معاون وزیر دفاع این کشور بود.

<sup>۱۳</sup> رابرت هایزر - Robert Ernest Huyser: زاده ۱۴ ژوئن ۱۹۲۴ - درگذشته ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۷- ژنرال آمریکایی بود که در سال‌های انقلاب ایران معاون وقت فرمانده نیروی هوایی آمریکا در اروپا بود و برای انجام ماموریت‌هایی ویژه در ۱۴ دی ۱۳۵۷ به ایران سفر کرد.

<sup>۱۴</sup> بورژوازی به فرانسوی Bourgeoisie: یک اصطلاح در علم جامعه‌شناسی و تاریخ است که مورد دسته‌بندی‌های مورد استفاده در تحلیل جوامع بشری است. نظریه‌های کارل مارکس طبقه اجتماعی بورژوازی را بعنوان صاحبان امکانات تولید (مانند کارخانه، ماشین‌آلات و ابزار) در یک اجتماع سرمایه‌داری معرفی می‌کند.

<sup>۱۵</sup> کاست: نوعی نظام اجتماعی است. در این نظام؛ مزایای اجتماعی بر اساس نقش‌های انتسابی توزیع می‌شود. در نظام کاست؛ افراد عضو در رتبه‌های مختلف، حق گزر به رتبه‌های دیگر را ندارند و باید شرایط ویژه‌ای را در رفتار و اعمال خود و رابطه با اعضای رتبه‌های دیگر رعایت کنند.

همراهی کردند اما با عمق گیری آن در برابرش ایستادند، درحالی‌که شیخ محمد خیابانی به‌عنوان یک دموکرات رادیکال توسط ارتجاع به دار آویخته شد.

در جنبش ملی دهه ۱۳۳۰ نیز پیروان شیخ فضل‌الله (بروجردی، بهبهانی و به‌ویژه کاشانی) علیه دکتر مصدق و جنبش مردم قد علم کردند و با دربار و دولت‌های انگلیس و امریکا در برانداختن دولت او همکاری کردند درحالی‌که آیت‌الله زنجانی و طالقانی با جنبش ملی ماندند و روحانیون دیگری چون آیت‌الله برقی جزو طیف رادیکال دموکرات قرار گرفتند.

وجه تمایز انقلاب ۱۳۵۷ نسبت به دیگر جنبش‌های قرن بیستم و آنچه این انقلاب را پدیده‌ای منحصر به فرد در تاریخ ایران می‌کند این است که جناح راست و افراطی مذهبی توانست با زیرکی سیاسی کم‌نظیری، مخالفت و تضاد خود با حاکم زمان را - حاکمی که نماد دیکتاتوری، وطن‌فروشی، بی‌عدالتی اجتماعی و فساد بود - با خواست واقعی مردم یعنی آزادی، استقلال و حکومت جمهوری هم سو و اینهمان جلوه دهد، درحالی‌که مخالفت و تضاد اصلی آن‌ها با خاندان پهلوی، تضاد با جنبه‌های "پیشرو" و مظاهر "مدرنیاسیون" آن بود و نه جنبه دیکتاتوری و وابستگی آن.

بدین ترتیب مجموعه‌ای از عوامل عقب‌ماندگی فرهنگی، ضعف نیروهای سیاسی ملی و چپ و شرایط خاص بین‌المللی در آن مقطع زمانی، جاده را برای رهبری این نیروی "پیش‌مدرن" (پیش‌سرمایه‌داری) صاف، و به قدرت گیری آن کمک کرد.

در پرتو پیش‌زمینه تاریخی که شرح داده شد می‌توان به پرسش سوم مبنی بر اینکه: "روشنفکران و نیروهای سیاسی مختلف به انقلاب اسلامی چگونه برخورد کردند، خطای آن‌ها چه بود و چرا جمهوری اسلامی به فاصله کوتاهی پس از انقلاب موفق به سرکوب آن‌ها شد" پاسخ داد.

همان‌طور که پیش‌ازاین اشاره شد، نه سرمایه‌های صنعتی ملی توانسته بودند در ایران ریشه دوانند، رشد و گسترش یافته و در درون جامعه جا پای محکمی پیدا کنند و نه طبقه کارگر به درجه‌ای از گسترش، انسجام، آگاهی طبقاتی و سازمان‌دهی رسیده بود که نمایندگان واقعی‌اش را پیدا کرده، جا پای محکم و گسترده‌ای در درون جامعه داشته باشد. در نتیجه هیچ‌یک از این دویرو - دویروی که می‌توانست آزادی، دموکراسی، استقلال، عدالت اجتماعی، سکولاریسم و پیشرفت را نمایندگی کند - توان، استقلال فکری، استحکام، تهور سیاسی، آگاهی سیاسی و بینش روشنی که لازمه رهبری یک انقلاب است را نداشتند. فقدان این کیفیات زمانی آشکار شد که بخشی تعیین کنند این هر دویرو - ملی و چپ - به دست‌بوس و پابوس خمینی رفتند، به تقویت رهبری او پرداختند و در سرکوب نیروهایی که خطر را تشخیص داده بودند شرکت کردند.

بزرگترین خطای این نیروهای سیاسی تشخیص نادرست ماهیت طبقاتی، دیدگاه ایدئولوژیک - سیاسی و اهداف درازمدت گروه تازه به قدرت رسیدگان بود که با معرفی آن‌ها به‌عنوان نمایندگان "خردمبورژوازی ترقی‌خواه و ضد امپریالیست"، خاک به چشم مردم ایران پاشیدند و بدین‌سان نه تنها به تحکیم قدرت این نیروی ارتجاعی و قرون‌وسطایی کمک کردند بلکه به سرکوب شرکای "لیبرال" و دیگر نیروهای مخالف ارتجاع یاری دادند و دیری نپایید که خود نیز بهای سنگینی برای خطای وحشتناک و تاریخی خود پرداختند. برنامه به قدرت رسیدگان از سال‌ها پیش قلع‌وقمع نیروهای چپ و ملی بود و خود در زندان بارها و بارها این هدف را علناً اظهار کرده بودند.

با این پیش‌زمینه می‌توان دریافت چرا باآنکه "رژیم جمهوری اسلامی غرقه در نارضایتی توده‌ای و بحران داخلی و خارجی است چطور بر سرپا مانده و حکومت خود را تا به امروز ادامه داده است؟" این پرسش را تنها با یک جمله کوتاه می‌توان پاسخ داد: نبود ال‌ترناتیوی پرتوان با استقلال فکری، با پایه گسترده اجتماعی، سازمان‌یافته و مقبول. اما آیا چنین خواهد ماند؟ این نیاز به توضیح دارد.

اگر معضل بسیار پیچیده و دردناک جامعه ایران (معضل عقب‌ماندگی آن) را به آبسه‌ای پرچرک تشبیه کنیم که در جنبش‌های پیشین، مردم کوشش کردند با نیشتر زدن به آن علاجش کنند، انقلاب ۱۳۵۷ چون چاقوی جراحی عمل کرد که این آبسه را سرتاسر شکافت و هر آنچه محتویات آن بود با تمام تعفن ناراحت‌کننده‌اش بیرون ریخت - و خواهیم دید چگونه از کف این آبسه‌ی شکافته شده چگونه گوشت تازه جوانه می‌زند.

به‌رغم تمام تفاوت‌های چشمگیر انقلاب ۱۳۵۷ با جنبش‌های پیشین، خواست‌های مردم (آزادی، استقلال، حکومت جمهوری) برجای‌مانده بود. اما خواست گروه به قدرت رسیده و رهبری آن چیزی تقریباً به‌طور کامل مقابل این خواست‌ها بود. خواست مردم، پیشرفت به جلو و رفتن به‌سوی مدرنیته واقعی بود، خواست حکام جدید، عقب کشیدن جامعه به ۱۴۰۰ سال پیش - یا لااقل به دوران مقابل انقلاب مشروطه - و نفی دستاوردهای مردم در چند دهه قبل از انقلاب بود. به همین دلیل هم تنش میان نیروهای ارتجاعی به قدرت رسیده و مردم از همان ماه‌های اول انقلاب شکل خونینی به خود گرفت.

طنز روزگار (دیالکتیک تاریخ) - طنزی که باز هم شکل منحصر به فرد داشت - این بود که نیروی به قدرت رسیده‌ی جدید از همان ابتدای حاکمیت خود، به دلیل تضاد آن با خواست‌های مردم، به‌عنوان نمونه‌ای **منفی** تبدیل به عاملی **مثبت** برای وقوع یک جنبش بزرگ فرهنگی در اعماق جامعه شد. به سخن دیگر اگر در عصر روشنگری بزرگانی چون ولتر، روسو، هولباخ و دیدرو به‌عنوان نمونه هائی **مثبت**، انقلاب فرهنگی و فکری بزرگی در اروپا به وجود آوردند، پیروان شیخ فضل‌الله اکنون این نقش را به‌عنوان نمونه هائی **منفی** باز می‌کردند. یعنی هر چه رژیم سعی بیشتری در کشیدن جامعه به تاریکی‌های قرون وسطی می‌کرد، عشق مردم به روشنایی بیشتر می‌شد. و آثار این عشق به آزادی و دموکراسی این بار - برخلاف گذشته - به هیچ رو به گروه‌ها و اقتدار "منورالفکر" محدود نماند بلکه تا اعماق جامعه نفوذ کرد.

بدین ترتیب رژیم حاکم جدید اگر از نظر سیاسی - فرهنگی خیال کشیدن جامعه به قرون وسطی را داشته و در راستای چنین خیالی قانون اساسی مطابق این شیوه تفکر را در گرماگرم انقلاب به مردم قبولاند، اما در عمل خواست‌های دموکراتیک مردم چون دیگ جوشانی بود که با این تمهیدات امکان خاموش کردن آتش زیر آن وجود نداشت. رژیم از یکسو خیال تبدیل ملت ایران به یک "امت مسلمان" و مطیع داشت، از سوی دیگر به‌عنوان نماینده "مستضعفین" برق و رادیو - تلویزیون را به دهات برد و بعد هم "دانشگاه آزاد" - که قرار بود قشر بوروکرات مرفهی برای رژیم تهیه کند - به اقصی نقاط کشور رفت و در نتیجه در همان ۱۵-۱۰ سال اول بعد از انقلاب نزدیک به ۹۰٪ از جوانان زیر ۲۵ سال باسواد شدند و بسیاری از شهرک‌ها و دهات صاحب "دانشگاه" شدند.

از سوی دیگر نیز، سیامپوشی و نبود تفریحات زمان شاه، جوانان را به کوهنوردی و ورزش کشاند؛ جلوگیری از ورود فیلم خارجی جهشی بزرگ در هنر فیلم‌سازی ایجاد کرد؛ دخالت در ریزترین امور خصوصی مردم عشق به آزادی‌های مدنی و خصوصی را شعله‌ور ساخت و ترس از اظهار عقیده شخصی، سیل ترجمه‌های آثار خارجی را به دنبال آورد؛ سخت‌گیری در رابطه دختر و پسر در بیرون، رابطه‌ی این دو را به درون منزل کشاند؛ منع نوشیدن تخصص در پرورش نوشیدنی‌ها را موجب شد و محدودیت در لباس پوشیدن لباس‌ها را هر چه رنگین‌تر کرد. هرچه صدای بلندگوهای رسمی بلندتر شد، کنجکاوای برای آخرین تولیدات موسیقی خارجی بیشتر شد...

رژیمی که وعده‌ی بهشت به مردم داده بود، در عمل زندگی مردم را به جهنمی واقعی بدل کرده بود و از این رو هر چه برنامه‌های سیاسی‌اش (گروگان‌گیری و جنگ ویرانگر هشت‌ساله) و برنامه‌های اقتصادی‌اش با شکست روبرو می‌شد، گروه بیشتری از مردم از آن روی برمی‌گرداندند.

اگر رژیم به دلیل وجود تناقضات حل ناشدنی میان وعده‌ها و عملکردهای هر روز منزوی‌تر شده و در آن شکاف می‌افتد، در پایین توده‌های وسیع‌تری آگاه شده و در برابر آن می‌ایستادند. به سخن دیگر در بیرون، جامعه ظاهری آرام داشت و فقط گهگاه شورش‌های خودبه‌خودی در اینجا و آنجا صورت می‌گرفت که سریعاً سرکوب می‌شد، در بطن جامعه **انقلاب واقعی** در حال وقوع بود، انقلاب در **خودآگاهی** انسان‌ها، در بالا رفتن آگاهی سیاسی و اجتماعی توده‌های وسیع مردم به‌ویژه زنان و نسل جدید دوران انقلاب.

درواقع جامعه درگیر نوعی **انقلاب مداوم** بود، انقلابی که از سال ۱۳۵۶ آغاز شده و در ده سال اول بعد از قیام بهمین در آن وقفه ایجاد شده بود و پس از مرگ خمینی دوباره به حرکت خود ادامه داده و هر روز عمق بیشتری به خود گرفت. پدیده دوم خرداد ۱۳۷۶ نخستین نمود بیرونی این انقلاب درونی در شکل توده گیر آن بود. شورش‌های خودبه‌خودی پیشین در اسلام‌آباد، قزوین، مشهد، شیراز و بسیاری شهرهای دیگر اگر محدود و بسته‌وگریخته بود و در نتیجه رژیم به راحتی می‌توانست با خشونت آن‌ها را سرکوب کند، ۲ خرداد حرکت بزرگ و مسالمت‌آمیز اکثریت مردم در برابر رژیم بود که امکان سرکوب آن نبود. جنبش ۲ خرداد جهشی کیفی آن تغییرات کمی مترکم شده‌ی سال‌های پیش بود.

تعرض بی‌امان ارتجاع حاکم به دست آورده‌های حرکت دوم خرداد و کوشش آن‌ها به بازگرداندن اوضاع به سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ - بستن دهه‌ها روزنامه و مجله و دیگر نشریات مخالف ارتجاع؛ سرکوب جنبش دانشجویی و به زندان انداختن هزاران دانشجو و شکنجه صدها نفر از آنان؛ زندانی کردن و شکنجه ده‌ها نفر از روشنفکران مذهبی معمم و غیر معمم؛ قتل‌های زنجیره‌ای مخالفین رادیکال و چپ رژیم؛ فلج کردن مجلس شورا از طریق ردّ لوایح تصویب‌شده از سوی این قوه و عقیم کردن عملی این مجلس؛ برقراری نظارت استصوابی بر انتخابات و در نتیجه جلوگیری از انجام هرگونه انتخابات آزاد؛ همه و همه در عمل به مردم نشان داد که مسائل بنیانی آن‌ها در چارچوبی کاملاً متفاوت با قانون اساسی جمهوری اسلامی حل خواهد شد چراکه قانون اساسی کنونی، اهرم قدرت و سلسله‌مراتب را چنان تنظیم کرده است که ارگان‌های کلیدی ... در دست گروه کوچکی مرکب از نموده‌های شخصی سرمایه‌های تجاری و دلالی و طرفداران آن‌ها در میان روحانیون - مدافعین ولایت‌فقیه نوع "ولایتی" - باقی می‌ماند، گروهی که قادر است در چارچوب همین قانون اساسی هرگونه اقدام اصلاح‌طلبانه را خنثی سازد.



پاسخ سؤال پنجم شما : "خلاصی مردم ایران از این رژیم و این که یکبار دیگر مثل انقلاب ۵۷ از چاله به چاه نیفتند مستلزم چیست؟" را تنها این گونه می توان خلاصه کرد: درس گیری از تاریخ پرتلاطم کشورمان، شناخت دقیق نظام کنونی حاکم بر جهان، آگاه گری توده های مردم، کار در میان توده های مردم؛ کمک به سازمان دهی مردم؛ تشخیص و تعیین دقیق صف دوستان و دشمنان مردم. زمینه های مادی انقلابی در سطح جهانی هیچگاه چنین آماده نبوده است، این شرایط ذهنی ( آگاهی و سازمان یابی) است که باید پا به پای آن فراهم شود.